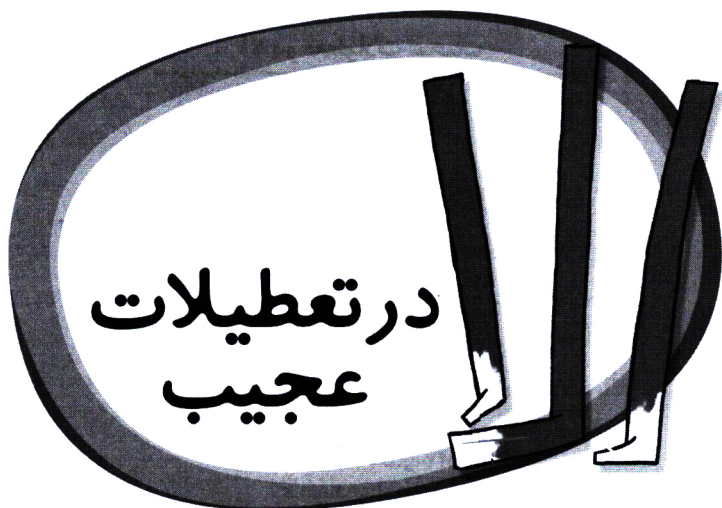


به نام خدا که همه چیزان



نویسنده: تیمو پارولا

تصویرگر: زابینه ویل هارم

مترجم: لیلا قنبریان



فهرست

۵	حرکت
۱۲	روی دریا
۱۹	ماهی گیری
۲۶	شلوارهای لیز
۳۳	راز خاله سفری
۴۰	موقعیت اضطراری
۴۷	غول زیر پل
۵۵	دزد و پلیس
۶۱	کتاب بزرگ طبیعت
۷۰	ناجی ها
۷۹	مدرسه‌ی شناور
۸۴	کلاه گم شده
۹۵	طوفان
۱۰۲	کشتی شکستگان
۱۰۹	بزرگ بشویم یا نه
۱۱۵	راهنما
۱۲۲	جادوی نیمه‌ی تابستان
۱۲۷	شب اسرارآمیز
۱۳۷	نجات

حرکت

من الا هستم. چون رفوزه شده‌ام، هنوز هم در کلاس دوم درس می‌خوانم. بقیه‌ی بچه‌های کلاس هم رفوزه شده‌اند، حتی معلم‌مان. برای این که آخر سال جدول ضرب را بلد نبودیم، خانم مدیر ما را رفوزه کرد، آقا معلم هم که آن را خوب به ما یاد نداده بود، رفوزه شد. هر چند سعی خودش را کرده بود. اما با وجود این کلاس ما خوب است، آقا معلم هم همین طور. فقط این اواخر کمی نگران‌مان می‌کند؛ دائم تأخیر دارد.

مثلاً در یک صبح تابستانی، که سه هفته از پایان سال تحصیلی می‌گذشت، ما همراه والدین‌مان روی اسکله‌ای در بندر منتظر او بودیم اما با این که قرارمان رأس ساعت ۸ بود، معلم با کلی تأخیر آمد. اسم بچه‌های گروه ما از این قرار بود: میکا، تیمو، هانا، تینا، پکا، من و رمبوی کلاس که در اصل نامش پرتی است.

پرتوی خورشید اسکله‌ای را که کشتی استار کنار آن لنگر انداخته بود گرم می‌کرد. پکا سوپر استار کشتی کوچکی است که صاحبش الویرا، خواننده‌ی مشهور راک است. وقتی همسر الویرا می‌خواست از

آپارتمان بیرونش کند، ما به او کمک کردیم. وگرنه اصلاً الویرا خانه را ترک می‌کرد و همسرش که صاحبخانه‌ی آقا معلم است، می‌خواست او را هم از خانه بیرون بیندازد. اما آن موقع ما بچه‌های گروه پادرمیانی کردیم و همه را نجات دادیم: الویرا، آقا معلم و خانواده‌اش را. الویرا بابت تشکر قول داده بود کشتی‌اش را به ما امانت بدهد و آقا معلم هم قول داده بود تعطیلاتش را با ما در دریا بگذراند. همسرش هم خیال داشت همراه‌مان بیاید و ما از این بابت خوشحال بودیم. خانم مهربانی است، اگر چه معلم کلاسی است که از نظر ما چندان خوب نیست. حالا فقط حیف که نمی‌توانستیم آقا معلم و همسرش را این‌جا پیدا کنیم.

همه پلیور ملوانی و بارانی‌هایی با یقه‌ی بالا کشیده تا بناگوش، پوشیده بودیم و روی آن جلیقه‌ی نجات تن‌مان کرده بودیم. آفتاب، واقعاً گرم بود.

ناگهان حلقه‌هایی روی آب پدیدار شد، طوری که انگار کسی سنگ‌های نامرئی در آب بیندازد.

می‌کا گفت: «آن‌ها هیولا‌های دریایی هستند.»

تیمو گفت: «هیولا‌های دریایی که این قدر کوچک نیستند.»

تیمو همه چیز را می‌داند. او نابغه‌ی کلاس ماست.

می‌کا گفت: «احتمالاً آن‌ها بچه هیولا هستند، هیولا‌ها در کمتر از یک دقیقه یک فیل را درسته می‌خورند.»

هانا که همیشه وانمود می‌کند کمی بزرگ‌تر است، گفت: «منظورت

ماهی‌های شکارگر است؟»

۱. این ماجرا در کتاب *الو و سوپر استار* با دقت و تفصیل آمده است.

می‌کا حرف او را اصلاح کرد: «نه، دارم درباره‌ی فیل صحبت می‌کنم.»

رمبو تهدید کرد: «اگر یک کلمه دیگر حرف بزنی خرطوم فیلت گره می‌خورد.»

تیمو گفت: «فیل‌ها و ماهی‌های شکارگر توی یک قاره زندگی نمی‌کنند.»

می‌کا زیرلب غرغر کرد: «بابا داریم درباره‌ی هیولا حرف می‌زنیم.»
تینا که همیشه برای همه چیز توضیح مناسبی در چنته دارد، گفت:
«احتمالاً ماهی‌های معمولی بسیار کوچکی هستند.»

پکا با تعجب گفت: «نمی‌فهمم ماهی‌های معمولی خیلی کوچک چه طور می‌توانند خرطوم فیل را گره بزنند!» پکا شاگرد خنگ کلاس است و ما حوصله نداشتیم یک بار دیگر همه چیز را از اول برایش توضیح بدهیم. هر چه می‌گذشت بیشتر گرم‌مان می‌شد. من پرسیدم:
«می‌توانیم بارانی‌مان را در بیاوریم؟»

پدرم گفت: «نه، هر لحظه ممکن است توی دریا باران ببارد.»

تینا سؤال کرد: «این پلیور ضخیم را چه طور؟»

پدرش جواب داد: «نه، هر لحظه ممکن است دریا طوفانی شود.»

هانا پرسید: «می‌توانیم جلیقه‌ی نجات را در بیاوریم؟»

مادرش گفت: «نه، هر لحظه ممکن است کشتی توی دریا غرق شود.»

می‌کا پرسید: «اجازه می‌دهید دست‌کم کلاه و دستکش‌مان را

در بیاوریم؟»

مادرش با نگرانی پرسید: «مطمئنئ دستکش اضافی با خودت

آورده‌ای؟»